

□ مسئله حجاب، فرهنگی یا سرهنگی؟ □ ناآگاهی، فراموشی و تحریف واقعیات □ انقلاب اسلامی، مشکلات و زمینه‌سازی ظهور
□ پاداش ادیسون □ دلیل؟ تجربه □ با وجود عقل، چه نیازی به دین؟ □ چارهربری کاری نمی‌کند؟ □ قضاوت با شما

مسئله حجاب، فرهنگی یا سرهنگی؟

شبهه: مسئله حجاب، یک موضوع فرهنگی

است، نه سرهنگی و با زور و قانون و جریمه، درست نمی‌شود؛ بلکه باید کار فرهنگی کرد تا مردم خودشان نوع پوشش را انتخاب کنند.

پاسخ:

ما هم موافقیم که حجاب، یک مسئله فرهنگی است که باید با آموزش، فرهنگ‌سازی و تبیین فواید آن، در جامعه ترویج شود و برای حل مشکلات و نابسامانی‌های بدپوششی و بی‌حجابی، باید به اصلاح نگرش‌ها و ارتقای سطح آگاهی جامعه پرداخت؛ اما این بدان معنا نیست که نباید برای آن، قانون و مقرراتی وضع کرد. به بیان دیگر، رویکرد فرهنگی، به تنهایی کافی نیست و نمی‌تواند جایگزین قوانین و مقررات باشد؛ زیرا قوانین، نقش مهمی در ایجاد نظم، حفظ حقوق شهروندان و جلوگیری از هرج و مرج در جامعه ایفا می‌کنند.

همه می‌دانیم که دزدی، یک عمل غیراخلاقی و ناپسند است و در آموزه‌های دینی و اخلاقی و نگاه همه جوامع، کاری زشت به حساب می‌آید. با این حال، آیا صرفاً با آموزش و فرهنگ‌سازی، می‌توان جلوی دزدی را گرفت؟ قطعاً خیر. وجود قوانین بازدارنده، مجازات‌های قانونی و نیروی انتظامی برای برخورد با سارقان، امری ضروری است؛ زیرا وجود این قوانین، به افراد جامعه یادآوری می‌کند که دزدی، عواقبی دارد و این باعث می‌شود که از ارتکاب آن خودداری کنند.

همه ما می‌دانیم که رعایت قوانین راهنمایی و رانندگی، برای حفظ جان خود و دیگران، ضروری است؛ اما آیا صرفاً با آموزش و فرهنگ‌سازی، می‌توان از بروز تصادفات جلوگیری کرد؟ قطعاً خیر. وجود قوانین راهنمایی و رانندگی، جریمه‌ها و مجازات‌های قانونی برای متخلفان، امری ضروری است.

نکته دیگری که وجود قوانین بازدارنده در مورد بدپوششی و بی‌حجابی را ضرورت می‌بخشد، این است که فرهنگ‌سازی و استدلال منطقی، برای کسانی است که با استدلال منطقی، به رعایت حجاب، متقاعد می‌شوند؛ اما سوال این است که در مواجهه با کسانی که به هر دلیلی، این استدلال‌ها را نمی‌پذیرند و به هنجارهای جامعه، بی‌توجهی می‌کنند، چه باید کرد؟ آیا لازم نیست که بر اساس قانون و مصالح عمومی، چارچوب‌هایی تعیین شود و مانع هنجارشکنی چنین افرادی شد؟ ضرورت وجود قوانین در مورد حجاب و نظارت بر رعایت آن در اجتماع، آن قدر واضح و مهم است که در همه یا بیشتر کشورهای دنیا، قوانینی وجود دارد که پوشش افراد را در برخی مکان‌ها و شرایط، محدود می‌کند. برای مثال، پوشیدن برقع و نقاب، در برخی از کشورهای اروپایی، ممنوع است. این نشان می‌دهد که حتی در جوامع غربی نیز جنبه فرهنگی یک موضوع، مانع از وضع قانون برای آن نمی‌شود.

در تمام دوره‌های گذشته شما از مدعیان این سخن، با وجود بودجه و امکانات لازم، هیچ کار

منسجم، فراگیر، جدی و موثری در زمینه کار فرهنگی درباره حجاب

شرعی و پوشش عمومی مردان و زنان مشاهده نمی‌کنید. شما

چند فیلم کوتاه و بلند تلویزیونی و سینمایی، چند رمان و

داستان، چند آگهی تبلیغاتی، مناظره، کلیپ، انیمیشن،

موشن گرافتی و مانند اینها از طریق رسانه‌های مختلف و پرمخاطب

برای اقشار و سنین مختلف جامعه سراغ دارید که به بحث پوشش، دلایل،

فواید، آثار آن یا وضعیت پوشش در کشورهای دیگر و ضررها و پیامدهای سوء

عمل نکردن به ضوابط آن، آثار پوشش و روابط آزاد در دنیا و کشورهای دیگر و

مباحثی از این دست پرداخته باشند؟!

ناآگاهانه فراموشی و تحریف واقعیات



شما هم حتماً جملات «رضاشاه روحش شاد» یا «شاه خدا بیامرز» را از گوشه و کنار شنیده اید. این جملات به ظاهر کم اهمیت که از کنار آنها به سادگی می گذریم، در عین آنکه نشان از ناآگاهی و بی اطلاعی اکثر گویندگان آنها دارند، بیانگر قدرت رسانه در تحریف واقعیات و وارونه سازی حقایق هستند.

رسانه ها و شبکه های معاند، روی بی اطلاعی مخاطبان خود و به ویژه نسل جوان، نسبت به تاریخ کشورمان، حساب باز کرده، بادروغ پراکنی و شایعه سازی، جای خائن را با خادم و ظالم را با مظلوم عوض می کنند و نه تنها گنجشک رانگ کرده، به جای قناری می فروشند، که زیاله متعفی را به عنوان عطر خوشبو معرفی می کنند.

مخاطبان این رسانه ها و شبکه ها، اگر بدانند که رضاشاه و محمدرضا شاهی که آنان را وطن پرست و چه و چه معرفی می کنند، بزرگترین خیانت ها را به کشور روا داشته اند و با دست و دل بازی شاهانه، بخش هایی از خاک کشور عزیزمان را - از جمله منطقه آزارات، دشت ناامید

(سرچشمه رود هیرمند) و بحرین - واگذار کرده اند، چه قضاوتی درباره آنان خواهند داشت؟ این را مقایسه کنید با جوانان این مرز و بوم که در جنگ تحمیلی، با وجود حمایت های قدرت های بزرگ از رژیم بعث عراق، با غیرت، شجاعت و ایثار خون خویش، اجازه

ندادند حتی یک وجب از خاک کشور، از آن جدا شود.

ارتش مدرن رضاشاه، با آن همه دبدبه و کبکیه، تنها سه روز در برابر دشمن دوام آورد. این کجا و رشادت دلاورمردان ارتش و سپاه مادر دوران دفاع مقدس؟

مخاطبان این شبکه ها باید بدانند که رضاشاهی که اموال و املاک زیادی را به زور تصاحب کرد و فرزندش، اموال این مملکت را به تاراج برد که مدعی مفلوک سلطنت او و خاندانش، بعد از گذشت ۴۶ سال، هنوز از اموال غصبی این مردم، ارتزاق می کنند تا این شبکه ها، آنان را میهن پرست جانزنند.

این شبکه ها، آنچنان چهره پهلوی و آن دوره را تطهیر و بزرگ نموده اند که مخاطبان ناآگاه و بی اطلاع آنها از تاریخ و به ویژه نسل جوان ما - که آن روزها را ندیده اند - تصور می کنند که مردم در رفاه و آسایش بوده اند و همه چیز، گل و بلبل بوده است؛ در حالی که مردم، از ابتدایی ترین امکانات زندگی نیز محروم بودند. اشاره به چند نمونه، برای روشن شدن وضعیت رژیم گذشته، کافی است.

جان فوران، استاد دانشگاه کالیفرنیا، وضعیت تغذیه و بهداشت در جامعه ایران در زمان پهلوی دوم را این گونه ترسیم نموده است:

«۶۵ درصد شهرنشینان در سال ۱۳۵۱-۱۳۵۲ ش. دچار سوءتغذیه بودند - که ۲۵ درصد آنها، وضع

تغذیه شان بسیار بد بود - و این در مقایسه با ۴۲ درصد در روستاها، رقم بسیار بالایی است. آمار و ارقام بهداشتی نشان می دهد که بر تعداد تخت های بیمارستان، کلینیک ها، پزشک و پرستار افزوده شده؛ اما در سال ۱۳۵۶، ایران هنوز در خاورمیانه، بدترین نسبت پزشک - بیمار، بالاترین نرخ مرگ و میر نوزادان و پایین ترین نسبت تخت بیمارستان به جمعیت را دارا بوده است»^۱.

دکتر یرواند آبراهامیان، استاد دانشگاه نیویورک نیز آمار وحشتناکی را درباره وضعیت تحصیل در زمان پهلوی دوم بیان می کند که نشان از اوضاع بسیار بد کشور در آن زمان داشته است:

«یکی از پایین ترین نرخ های آموزش عالی، مربوط به این کشور بود. افزون بر این، ۶۸ درصد از جمعیت بزرگ سال، بی سواد بودند؛ ۶۰ درصد از کودکان، نمی توانستند دوره دبستان را به صورت کامل طی کنند و تنها ۳۰ درصد از داوطلبان کنکور، می توانستند وارد دانشگاه شوند. در این میان، شمار افراد متقاضی تحصیل در خارج از کشور، رو به رشد بود. در دهه ۱۳۵۰/۱۹۷۰، شمار پزشکان ایرانی مستقر در نیویورک، بیشتر از شهرهای غیر از تهران بود»^۲.

آنتونی پارسونز، سفیر وقت انگلیس در ایران نیز می گوید:

«زمان زیادی طول نکشید که فهمیدم سیاست های شاه، هرچه که برای مردم به ارمغان آورده باشد، آسایش و خوشبختی به همراه نداشته است؛ حداقل در رابطه با مردم تهران که چنین بود»^۳.

پی نوشت:

۱. جان فوران، مقاومت شکننده، ص ۴۹۲
۲. یرواند آبراهامیان، تاریخ ایران مدرن، ص ۲۵۵-۲۵۳
۳. روایت یک سقوط از زبان آنتونی پارسونز، <https://www.irna.ir/news/83904445>



انقلاب اسلامی، مشکلات و زمینه سازی ظهور

کارگزاران در نظام دینی و احتمال سوء استفاده ها، قصورها و تقصیرها، طبیعی است که به همه احکام اسلامی، عمل نشود و تخلف و فساد، رخ دهد. حتی در زمان حضور معصوم و برپایی حکومت اسلامی نیز تخلف و فساد، به طور کامل، منتفی نخواهد شد. نگاهی به نامه های نهج البلاغه و نکوهش برخی از کارگزاران متخلف از سوی حضرت علی (ع)، دست اندازی به اموال عمومی، عمل نکردن به مسئولیت ها و نارضایتی مردم، شاهد روشنی بر این مطلب است.

بنابراین، هیچ ملازمه ای بین زمینه سازی برای ظهور و نفی تخلف و فساد در حکومت، وجود ندارد. این گونه نیست که با بروز برخی تخلفات، ضعف ها و آسیب ها، زمینه سازی برای ظهور، به طور کلی منتفی شود. البته هرچه مشکلات و ضعف ها، کمتر و میزان کارآمدی و موفقیت ها بیشتر باشد، زمینه سازی برای ظهور، تسریع خواهد شد.

علاوه بر این، انقلاب اسلامی، ادعا کرده است که به نقطه مطلوب و تحقق کامل احکام اسلام، دست یافته است. هیچ کس نگفته است که آنچه در انقلاب اسلامی محقق شده، به طور کامل، اسلامی است. نظام جمهوری اسلامی، نتیجه مجاهدت طولانی تاریخی برای تشکیل حکومت دینی است؛ اما باید توجه داشت که تحقق حکومت دینی و ساختن جامعه ای مطابق با آموزه ها و مبانی اسلامی، امری دفعی نبوده، زمان بر و تدریجی است.

هر نظام سیاسی - اجتماعی تازه تأسیسی، علاوه بر نیاز به بنیان های نظری قوی و برنامه های عملیاتی کارآمد، به زمان کافی برای تحقق ایده آل های خود نیاز دارد. به عنوان مثال، آنچه امروز به نام مدرنیته غربی می شناسیم، حاصل بیش از ۴۰۰ سال تجربه است و نظام های سیاسی - اجتماعی برآمده از آن - که امروزه در کشورهای غربی مشاهده می کنیم - در طول زمان شکل گرفته اند.

بنابراین، نظام جمهوری اسلامی ایران، برای تحقق حاکمیت اسلام ناب و پی ریزی تمدن نوین اسلامی که به ظهور بینجامد، نیازمند زمان کافی برای اجرای برنامه های خود است. از این جهت، آنچه در نظام جمهوری اسلامی اتفاق افتاده، نباید به عنوان نظام آرمانی و مطلوب اسلامی، تلقی شود.

شکل گیری انقلاب اسلامی، نوید بخش پیدایش جریانی برای زمینه سازی ظهور بود؛ اما بروز برخی مشکلات، ضعف ها و آسیب های اجتماعی و اخلاقی و نیز فاصله آن با نقطه آرمانی، سؤالات و تشکیک هایی را ایجاد کرده است. آیا انقلاب اسلامی، با این وضعیت، می تواند زمینه ساز ظهور باشد و اساساً انقلاب اسلامی، تاجه اندازه ما را به ظهور نزدیک کرده است؟

۱. احیای اسلام در عصر حاضر

این واقعیت که انقلاب اسلامی، منجر به احیای اسلام در عصر حاضر شده، غیر قابل انکار است. آنتونی گیدنز، جامعه شناس مشهور می گوید: «در گذشته، سه غول فکری جامعه شناسی، یعنی مارکس، دورکیم و ماکس وبر، با اختلافی، فرایند عمومی جهانی را به سمت سکولاریزاسیون و به حاشیه رفتن دین می دیدند؛ اما از آغاز دهه ۸۰ و با انقلاب اسلامی ایران، شاهد تحقق عکس این قضیه هستیم؛ یعنی فرایند عمومی جهان، روند معکوسی را آغاز کرده، به سمت دینی شدن پیش می رود»^۱.

۲. روایات درباره قیام مشرق زمین

روایات متعددی، به قیام مردم مشرق زمین و احتمالاً ایران، قبل از ظهور اشاره دارند. به عنوان نمونه، امام باقر (ع) می فرماید: «قومی را می بینم که از مشرق، در طلب حق قیام کرده اند؛ ولی به آنان حق داده نمی شود. آنان دوباره مطالبه می کنند؛ ولی باز هم به آنان داده نمی شود. پس وقتی چنین می بینند، شمشیرهای خود را بر دوش می گیرند (آماده نبرد می شوند). در آن هنگام، آنچه را می خواهند، به آنان می دهند؛ ولی نمی پذیرند تا اینکه پیروز می شوند و آن را جز به حضرت صاحب الامر، تسلیم نمی کنند. کشتگان آنان، شهیدند. اگر من آنان را درک کنم، جانم را برای صاحب الامر می گذارم»^۲.

۳. خطای شناختی در نگاه به انقلاب اسلامی

بخشی از تردیدها در این زمینه، ناشی از خطای شناختی است. این تصور که انقلاب اسلامی، برای زمینه سازی ظهور، باید نظامی عاری از هر گونه نقص، ضعف و فساد، ترسیم کند و به تمام اهداف ترسیم شده دست یابد، نه با واقعیت همخوانی دارد و نه انقلاب اسلامی، چنین ادعایی کرده است. نگرشی که حکومت دینی را فاقد هر گونه نقص، کاستی و فساد می داند، تخیل گرایانه و غیر واقعی است. با توجه به معصوم نبودن

انقلاب اسلامی، ادعا کرده است که به نقطه مطلوب و تحقق کامل احکام اسلام، دست یافته است. هیچ کس نگفته است که آنچه در انقلاب اسلامی محقق شده، به طور کامل، اسلامی است. نظام جمهوری اسلامی، نتیجه مجاهدت طولانی تاریخی برای تشکیل حکومت دینی است؛ اما باید توجه داشت که تحقق حکومت دینی و ساختن جامعه ای مطابق با آموزه ها و مبانی اسلامی، امری دفعی نبوده، زمان بر و تدریجی است.

پی نوشت:

۱. آنتونی گیدنز، جامعه شناسی دین، ص ۷۵

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۳

پاداش ادیسون

ماهانمه ویژه پوش مطالعاتی
دانش جوان و طلاب جوان
شماره سی و دوم / بهمن ماه ۱۳۹۴
۴

اولین باری که این سوال مطرح شد، جوان تر بودم و داشتیم با اتوبوس از شهرستان برمی گشتم. در صندلی جلو، پیرمردی نشسته بود و یک روحانی مسن هم آمد و پیش او جا گرفت. چند دقیقه بعد، خانم میان سالی، از حاج آقا درباره نام عمه یا خاله یکی از انبیا سوال کرد. با نگرانی منتظر بودم ببینم او چه جوابی می دهد که ناگاه دیدم حاج آقا از جایش بلند شد و گفت: این خانم، چنین سوالی کرده است. همه با چشمانی خیره، منتظر پاسخ او بودند که او رندانه به سمت خانم برگشت و گفت: خانم محترم! مگر من کارمند ثبت احوال؟ برو از ثبت احوال پیرس و ناگاه، اتوبوس از خنده مردم

منفجر شد.

ساعتی از حرکت اتوبوس نگذشته بود که جوانی به سمت روحانی برگشت و گفت: حاج آقا! نظر شما درباره ادیسون چیه؟ آیا اون به بشریت خدمت نکرده؟ روحانی گفت: چرا، خیلی خدمت کرده. جوان گفت: به نظر شما خدا ادیسون رو با این همه خدماتش، به جهنم می بره و مثلاً فرد مسلمانی رو که اهل نماز و روزه بوده، اما خیرش به کسی نرسیده، بهشت می بره؟ حاج آقا دستی به محاسنش کشید و گفت: نخیر، بلکه خداوند، گناهان ادیسون رو بررسی می کنه و کارهای خویش رو هم محاسبه می کنه و با توجه به یک عمر خدایابمرزی که مردم پشت سرش گفتن، حتماً اون رو به بهشت می بره.

جوان با رضایت از جوابی که گرفته بود، تشکر کرد و برگشت؛ اما دل من آرام نگرفت. با وجودی که حس می کردم ادیسون خدمت بزرگی کرده، اما نمی توانستم قضاوت بی قید و شرط حاج آقا را بپذیرم؛ پس سرم را جلو بردم و بعد از عذرخواهی، گفتم: اما حاج آقا! فقط ادیسون نیست؛ هزاران کاشف و مخترع داریم که به مردم خدمت کردن و اعتقادی به دین نداشتن؛ مخصوصاً در عصر به اصطلاح روشنگری که بسیاری از اختراعات بنیادی انجام شد، دین در ذهن دانشمندان، خرافه به حساب می اومد؛ یعنی شما می خواهید این همه دانشمند بی خدا رو تو بهشت جابدید؟ حاج آقا گفت: من حرفی ندارم؛ اما تو می خواهی همه دانشمندان محبوب جهان رو ببری جهنم؟

عقب کشیدم و به صندلی تکیه دادم. مدام به این موضوع فکر می کردم که این مسئله چطور قابل حل است. چند سالی گذشت. یک روز در محضر یکی از علما بودم که همین بحث و شبهه، مطرح شد. افراد حاضر هم هر کدام حرفی زدند. یکی گفت: انما الاعمال بالنیات؛ اگر عمل دانشمندان با نیت نباشد، چیزی برای آخرتشان ثبت نمی شود. آن یکی گفت: خداوند می فرماید: فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ و....

استاد از حاضران به خاطر ابراز نظراتشان تشکر کرد و گفت: اول باید حواسمان باشد که خدا نیستیم و تصمیم این که چه کسی بهشت و چه کسی به جهنم برود، با ما نیست. چه بسا که خداوند، در مورد فردی، به جهت عملی، درهای رحمتش را باز کند و یا به واسطه عمل سوئی، فردی را دچار استندراج و از رحمتش خارج کند؛ اما ما اینجا علی القاعده بحث می کنیم و درباره شخص خاصی، قضاوت نمی کنیم. بر این اساس، اعمال خوب افرادی که به دین اعتقاد ندارند، ذاتاً حُسن دارد و مطلوب و شایسته پاداش است و خداوند، بر طبق آیه قرائت شده، اجر اعمال خوب را ضایع نمی کند. این که فرمودند اعمال با نیت سنجیده می شود، منظور این است که اگر عمل فردی، با نیت شر بود، مثلاً مدرسه ای را ساخت که ریا کند و در گروه خیرین قرار بگیرد، عملش خیر نخواهد بود؛ اما دانشمندی که نیتش خدمت به بشریت بوده، سزاوار پاداش است. حالا همین جا سوال پیش می آید که با توجه به این که نیت بیشتر مخترعان، خیر بوده، اما خیلی از آنها، به تکالیف الهی عمل نکرده اند و حق خداوند را ضایع کرده اند، آیا با این حال، به بهشت می روند؟ یعنی مومنین، در بهشت، هم نشین کسانی خواهند بود که آنها را به خاطر اعتقاداتشان، مسخره می کردند؟ قطعاً این با وعده های الهی، سازگاری ندارد و عدالت خداوند، زیر سوال می رود.

پس راه حل چیست؟

هر کسی چیزی گفت و نظری داد؛ اما پاسخ ها جنگی به دل نمی زد. استاد با لبخند گفت: اینجا باید به سراغ «تبیان کل شیء» که جواب همه سوالات در آن هست، برویم. خداوند در آیه ۲۰ سوره فرقان می فرماید: «و روزی که کافران را بر آتش عرضه کنند [به آنان گویند: نعمت های پاکیزه خود را [که می توانست وسیله آبادی آخرتتان باشد] در زندگی دنیایان مصرف کردید و [همان جا] از آن برخوردار شدید؛ بنابراین، امروز به سبب اینکه ناحق در زمین تکبر می ورزیدید و در برابر اینکه همواره نافرمانی می کردید، با عذاب خفت بار، کیفر می یابید». فی المثل همین آقای ادیسون، در همان دوره زندگی اش، پاداش اعمالش را گرفت و در کل عالم، بیش از هر پادشاهی، معروف شد و مورد تکریم قرار گرفت و علی القاعده، چیزی برای آخرتش باقی نمی ماند.

مبهور شدم؛ گویا خداوند، ۱۴۰۰ سال قبل، پاسخ این شبهه ما را در این آیه، نازل کرده بود که کافران، پاداش اعمال نیکشان را در همین دنیا دریافت می کنند.



دلیل؟ تجربه

و فرهنگی ملل متحد)، یکی از نهادهای تخصصی سازمان ملل است که در زمینه‌های فرهنگی، آموزشی و علمی، فعالیت می‌کند. آمریکا در سال ۲۰۱۷م. اعلام کرد که از یونسکو خارج می‌شود و دلیل آن را «تبعیض علیه اسرائیل» عنوان کرد. این در حالی بود که آمریکا، یکی از بزرگ‌ترین حامیان مالی این سازمان بود.

۴. نقض تعهدات در قبال کوبا

پس از سال‌ها تنش بین آمریکا و کوبا، در سال ۲۰۱۵م. دو کشور، روابط دیپلماتیک خود را از سر گرفتند و تحریم‌ها کاهش یافت. این اقدام به عنوان گامی مهم در بهبود روابط بین دو کشور تلقی شد. در سال ۲۰۱۷م. دونالد ترامپ، بسیاری از تعهدات آمریکا در قبال کوبا را لغو کرد و تحریم‌ها را تشدید نمود. این اقدام باعث شد که روابط دو کشور، دوباره به حالت تنش آلود بازگردد.

۵. خروج از شورای حقوق بشر سازمان ملل

شورای حقوق بشر سازمان ملل، یک نهاد بین‌المللی است که به بررسی موارد نقض حقوق بشر می‌پردازد. در ژوئن ۲۰۱۸م. آمریکا از این شورا خارج شد و دلیل آن را «تبعیض علیه اسرائیل» عنوان کرد.

۶. نقض تعهدات در قبال افغانستان

پس از ۲۰ سال حضور نظامی در افغانستان، آمریکا در سال ۲۰۲۰م. با طالبان به توافقی رسید که بر اساس آن، نیروهای آمریکایی از افغانستان خارج می‌شدند. این توافق، شامل تضمین‌هایی برای تشکیل دولت فراگیر در افغانستان بود. در عمل، آمریکا بدون توجه به سرنوشت مردم افغانستان، نیروهای خود را از این کشور خارج کرد. این اقدام، باعث سقوط سریع دولت افغانستان و بازگشت طالبان به قدرت شد.

۷. تجربه مذاکره دوره

ریاست جمهوری حسن روحانی

در دوره ریاست جمهوری حسن روحانی، مذاکرات گسترده‌ای با آمریکا و سایر قدرت‌های جهانی انجام شد که منجر به توافق برجام گردید. با این حال، پس از خروج یک‌جانبه آمریکا از این توافق و اعمال تحریم‌های شدیدتر، مشخص شد که اتکای صرف به مذاکرات و تعهدات کتبی بدون تضمین‌های عملی، نمی‌تواند امنیت و منافع ملی را تأمین کند. این تجربه نشان داد که مذاکره با کشوری که به تعهدات خود پای بند نیست، می‌تواند به جای دستاوردهای مثبت، به افزایش فشارها و مشکلات بینجامد.



همه نمونه‌های فوق، نشان می‌دهند که آمریکا بارها در قبال تعهدات بین‌المللی خود، پای بند نبوده، به راحتی از پیمان‌ها خارج شده است. بنابراین، مذاکره با چنین کشوری، نه عاقلانه است؛ نه هوشمندانه و نه شرافتمندانه.

امام علی (ع) در نامه ۳۱ نهج البلاغه به فرزندش امام حسن (ع) می‌فرماید: «پسر! هر چند من به اندازه همه پیشینیان عمر نکرده‌ام، ولی در کارهای آنان نظر افکندم و در اخبارشان اندیشیدم و در آثارشان سیر کردم؛ تا آنجا که همچون یکی از آنان شدم؛ بلکه گویا به سبب آنچه از تاریخشان به من رسیده، با همه آنان از اول تا آخر بوده‌ام».

این سخن امام، تأکید می‌کند که انسان، می‌تواند با مطالعه و عبرت گرفتن از تجربه‌های دیگران، خود را از تکرار اشتباهات، مصون بدارد. حافظ، شاعر نامی ایران نیز در بیت معروف خود، چنین می‌گوید: «من جزب المجرب، حلت به الندامه»؛ یعنی هر کس تجربه‌ای را که دیگران آزموده‌اند، دوباره امتحان کند، به پشیمانی دچار خواهد شد. این سخن، اشاره به این دارد که انسان، باید از تجربه‌های گذشته دیگران، درس بگیرد و خود را در معرض اشتباهات تکراری قرار ندهد.

در مورد مذاکره با آمریکا نیز تجربه‌های تاریخی نشان می‌دهد که این کشور، در بسیاری از موارد، به تعهدات خود، پای بند نبوده، از مذاکره و گفت‌وگو، به عنوان ابزاری برای تأمین منافع خود استفاده کرده است. مروری هرچند کوتاه و گذار بر آنچه آمریکا در قبال عهد و پیمان‌های خود انجام داده، به خوبی گویای آن است که این کشور، علیرغم ژست قانون‌منداری و تعهد، همواره برخوردی منفعت‌طلبانه و غیرمتعهدانه با این توافقات داشته است.

۱. خروج از توافق پاریس

توافق پاریس، یک پیمان بین‌المللی برای مقابله با تغییرات اقلیمی بود که در سال ۲۰۱۵م. توسط ۱۹۵ کشور امضا شد. هدف این توافق، کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای و محدود کردن گرمایش جهانی بود. در ژوئن ۲۰۱۷م. دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، اعلام کرد که این کشور، از توافق پاریس خارج می‌شود. این تصمیم، با انتقادهای گسترده بین‌المللی مواجه شد و نشان داد که آمریکا حتی در قبال تعهدات جهانی خود نیز پای بند نیست.

۲. خروج از پیمان موشکی INF

پیمان INF (پیمان نیروهای هسته‌ای میان‌برد) در سال ۱۹۸۷م. بین آمریکا و شوروی امضا شد. این پیمان، موشک‌های هسته‌ای با برد متوسط و کوتاه را ممنوع می‌کرد. در فوریه ۲۰۱۹م. آمریکا به طور یک‌جانبه از این پیمان خارج شد و ادعا کرد که روسیه به تعهدات خود پای بند نبوده است. این اقدام، باعث تشدید تنش‌های نظامی بین دو کشور شد.

۳. خروج از یونسکو

یونسکو (سازمان آموزشی، علمی



با وجود عقل، چه نیازی به دین؟

پرسش: با وجود عقل چه نیازی به وحی است؟ و اگر وحی درباره همه ابعاد زندگی انسان برنامه دارد، پس داشتن عقل، چه ضرورتی دارد؟

پاسخ:

انسان همواره در حال تحول و دگرگونی است؛ گاهی به سوی کمال و تعالی گام برمی دارد و ارزش های انسانی و معنوی را کسب می کند و گاهی دچار انحطاط شده، این ارزش ها را از دست می دهد. از این رو، جوامع بشری، در هر دو بُعد مادی و معنوی زندگی، نیازمند تعالیم و قوانینی جامع و سالم هستند؛ تعالیم و قوانینی که بتوانند مسیر هدایت به سوی سعادت ابدی را ترسیم کنند؛ مسیری که دست یابی به آن، صرفاً با تکیه بر عقل، میسر نیست.

انسان و عقل او، هر دو مخلوق خداوند حکیم و علیم هستند و برای هدفی والا آفریده شده اند. تنها خداوند است که به حقیقت وجود انسان، ابعاد گوناگون و نیازهای واقعی او آگاه است. هیچ موجود دیگری، به دلیل محدودیت و احتمال خطا، نمی تواند به طور کامل، نیازهای انسان را درک کرده، برنامه ای جامع برای سعادت او ارائه دهد. به همین دلیل، خداوند، خود برنامه هدایت انسان را تنظیم و از طریق پیامبران معصوم، به بشر ابلاغ کرده است. این برنامه الهی، در قالب کتاب های آسمانی، در اختیار انسان قرار گرفته تا با پیروی از آن، از خطا و گمراهی، مصون مانده، به سعادت حقیقی دست یابد.

از آنجا که زندگی انسان، دارای ابعاد اعتقادی، اخلاقی، حقوقی و فقهی است، دین نیز باید دربرگیرنده همه این ابعاد باشد و نیازهای او را در این زمینه ها تأمین کند. دین باید برنامه ریزی های جامعی در ابعاد مختلف زندگی داشته باشد تا انسان با بهره گیری از آنها، به سعادت ابدی دست یابد. چنین برنامه ای که با اعتقاد سالم و عمل صالح، باعث رشد و کمال معنوی انسان شده، سعادت ابدی او را تضمین می کند، از عهده عقل به تنهایی ساخته نیست.

با وجود دین، عقل چه نقشی دارد؟

با وجود آن که دین، نقش اساسی در هدایت انسان دارد، عقل نیز دارای کارکردهای مهمی در زندگی است. عقل می تواند وجود خداوند متعال، صفات او و برخی از احکام عملی (مانند حسن عدل و قبح ظلم) را درک کند. همچنین، اثبات نبوت پیامبران نیز از طریق عقل، امکان پذیر است. با این حال، بسیاری از مسائل اعتقادی و احکام عملی، فراتر از درک عقلی بشر هستند. عقل، بدون راهنمایی وحی، قادر به شناخت این امور نیست. به عنوان مثال، معاد جسمانی، معراج جسمانی و بسیاری از احکام شرعی، از جمله مواردی هستند که درک آنها بدون استعانت از شرع، ممکن نیست.

حضرت آیت الله جوادی آملی، نقش عقل در حوزه دین شناسی را در سه مرحله معیار، مصباح و مفتاح، تبیین کرده است:

۱. معیار: معیار و میزان بودن عقل، مربوط به برخی از اصول و مبادی عقلی و احکام مترتب بر آنهاست. در این باره، وحی هرگز کلامی مخالف با عقل نخواهد داشت؛ زیرا این اصول عقلی، مبنای اثبات شریعت و وحی می باشند. وحی هرگز نمی تواند با اصولی مخالفت داشته باشد که اصل تحقق آن در گرو آنهاست.

۲. مصباح: مصباح و چراغ بودن عقل، مربوط به احکام شریعت و تبیین کتاب و سنت است. نقش عقل در دریافت احکام شریعت، دو گونه است؛ یکی تلاش برای فهم احکام و معارف دینی از کتاب و سنت و دیگری به عنوان منبعی در عرض کتاب و سنت.

۳. مفتاح: مفتاح بودن عقل نسبت به شریعت، به اسرار و ملاک های احکام شرعی مربوط می شود. عقل در این باره، از درک تفصیلی و مشخص اسرار و ملاک های احکام شرعی، ناتوان است. آن چه در توان عقل است، درک عدم مخالفت احکام شرعی با اصول کلی عقل است. معرفت تفصیلی عقل در این باره، تنها با راهنمایی پیشوایان معصوم و بهره گیری از سخنان آنان، امکان پذیر است.

با وجود آن که دین، نقش اساسی در هدایت انسان دارد، عقل نیز دارای کارکردهای مهمی در زندگی است. عقل می تواند وجود خداوند متعال، صفات او و برخی از احکام عملی (مانند حسن عدل و قبح ظلم) را درک کند. همچنین، اثبات نبوت پیامبران نیز از طریق عقل، امکان پذیر است. با این حال، بسیاری از مسائل اعتقادی و احکام عملی، فراتر از درک عقلی بشر هستند. عقل، بدون راهنمایی وحی، قادر به شناخت این امور نیست. به عنوان مثال، معاد جسمانی، معراج جسمانی و بسیاری از احکام شرعی، از جمله مواردی هستند که درک آنها بدون استعانت از شرع، ممکن نیست.



چرا رهبری کاری نمی‌کند؟

برخی با بروز مشکلات در کشور، بلافاصله مسئولیت را متوجه رهبری کرده، می‌گویند چرا رهبری برای حل مشکلات، کاری نمی‌کند؟ در پاسخ به این پرسش، باید گفت:

۱. اگر منظور از اینکه رهبری کاری نمی‌کند، این است که به مسئولان تذکر بدهد و مطالبه کند، این کار را رهبری انجام داده و می‌دهد. مشکلات اقتصادی و رسیدگی به آنها، یکی از مسائلی است که همواره ایشان در دیدارهای مختلف، آن را مطرح نموده، از مسئولان، مطالبه می‌کند. توجه به مسائل اقتصادی و نام‌گذاری سال‌ها با شعارهای اقتصادی، به عنوان اولویت حرکت کشور و توجه به مسئله تولید و اقتصاد مقاومتی و رفع گرانی و تورم و اصلاح ارزش پول ملی و... بیانگر دغدغه و تاکید ایشان نسبت به اقتصاد و مشکلات اقتصادی است؛ اما اگر منظور این است که رهبری، شخصاً درباره مشکلات، ورود کند و به حل و فصل آنها بپردازد، چنین انتظاری، نه معقول است، نه ممکن و نه منطقی. جایگاه رهبری را نباید به عنوان یک مدیریت اجرایی تصور کرد و انتظاری که از یک مدیر اجرایی داریم، از ایشان داشته باشیم. رهبری، یک مدیریت راهبری و کلان است.

صرف اینکه رهبری، مسئولیت هدایت حکومت اسلامی را بر عهده دارد، به این معنا نیست که همه کاره کشور است و هر گونه که بخواهد، می‌تواند تصمیم بگیرد. مگر نظام سیاسی کشور، این گونه تعریف شده و همه وظایف و مسئولیت‌های کشور را به رهبری واگذار نموده است که انتظار ورود رهبری به همه امور کشور را داشته باشیم؟ ساختار نظام سیاسی کشور و مسئولیت‌های آن، به روشنی در قانون اساسی مشخص شده و هر کدام از دستگاه‌های کشور، دارای وظایف و مسئولیت‌های معینی هستند. این گونه نیست که رهبری، بدون در نظر گرفتن این ساختارها و ضوابط قانونی، بتواند

هر اقدامی را انجام دهد؛ در این صورت، تکلیف جمهوریت نظام و قانون چه خواهد شد؟ آیا در این صورت، نظام و رهبری، متهم به دیکتاتوری و نادیده گرفتن مردم‌سالاری و الزامات آن نمی‌شود؟ اگر قرار باشد برای هر نهاد یا مجموعه‌ای، مسئولی بگمارند و سپس خودشان وارد عملیات اجرایی شوند، نه آن انتصاب، معنا و مفهومی دارد و نه با توجه به گستردگی مسائل کشور، این کار، شدنی است.

همان گونه که خودایشان فرموده:

«رهبری نمی‌تواند در

تصمیم‌گیری‌های موردی دستگاه‌های گوناگون دولتی، مدام وارد بشود و مدام بگوید این باشد، این نباشد؛ این نمی‌شود. نه قانون، این اجازه را می‌دهد و نه منطق، این اجازه را می‌دهد. دستگاه‌ها مسئولیتی دارند؛ اگر چنانچه یک مسئولی، در یک موردی، اشتباهی دارد، [کار] غلطی انجام می‌دهد، خب وظیفه مجلس است و باید مجلس استیضاح کند؛ یا اگر چنانچه کار، کار غلطی است، در دولت بایستی مورد مذاقه قرار بگیرد؛ رئیس جمهور بایستی مانع بشود و جلوش را بگیرد. این جور نیست که حالا این همه دستگاه‌های اجرایی هستند و هر کدام هم دارند یک تصمیمی می‌گیرند - تصمیم‌های گوناگون - رهبری نگاه کند ببیند کدام درست است، کدام غلط است و بگوید آقا، این درست است، آن غلط است؛ این جوری نمی‌شود. این، هم خلاف قانون است، هم ناممکن

است، هم نامعقول است؛ معقول نیست. وظیفه رهبری، آنجایی است که احساس کند یک حرکتی دارد انجام می‌گیرد که این حرکت، مسیر نظام را دارد منحرف می‌کند. اینجا وظیفه رهبری است که بیاید در میدان و به هر شکلی که ممکن است، بایستد و نگذارد»^۱.

۲. نباید این گونه تصور کرد که مشکلات کشور، تنها با خواست و دستور رهبری، حل می‌شود؛ زیرا لازم است که ساختارهای حقوقی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی لازم و

بسترها و زمینه‌های مناسب برای انجام مسئولیت‌ها فراهم شود و روند اجرایی آن، طی شود. دستور رهبری را در حوزه‌های مختلف، چه کسانی باید اجرا نمایند؟ آیا جز افرادی که مسئولیت‌های مختلف را در کشور، پذیرفته‌اند؟ بنابراین، نمی‌توان گفت که رهبری هر چه بخواهد، انجام می‌شود و درست می‌شود.

۳. اینکه در هنگام انتخابات، به معیارها و شاخصه‌های تعیین شده توسط رهبری در انتخاب مسئولان، دقت نکنیم و بعد با بروز مشکلات و کوتاهی مسئولان، از رهبری، توقع حل مشکلات را داشته باشیم، منطقی نیست.

رهبری نمی‌تواند در تصمیم‌گیری‌های موردی دستگاه‌های گوناگون دولتی، مدام وارد بشود و مدام بگوید این باشد، این نباشد؛ این نمی‌شود. نه قانون، این اجازه را می‌دهد و نه منطق، این اجازه را می‌دهد. دستگاه‌ها مسئولیتی دارند؛ اگر چنانچه یک مسئولی، در یک موردی، اشتباهی دارد، [کار] غلطی انجام می‌دهد، خب وظیفه مجلس است و باید مجلس استیضاح کند؛ یا اگر چنانچه کار، کار غلطی است، در دولت بایستی مورد مذاقه قرار بگیرد؛ رئیس جمهور بایستی مانع بشود و جلوش را بگیرد.

پی‌نوشت:

۱. بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان، ۱۳۹۵/۴/۱۲

قضاوت باشما

رشد و بالندگی هر جامعه، نشانه‌ها و علائمی دارد که یکی از مهم‌ترین آنها، وجود فضای گفت‌وگو و بحث درباره مسائل فکری و اجتماعی است. زمانی که افراد بتوانند در محیط‌های مناسب، درباره ارزش‌ها، اهداف و برنامه‌های حاکم بر جامعه، به گفت‌وگو بپردازند، فرصتی ایجاد می‌شود تا آراء و افکار مختلف، مطرح شود و در نهایت، بهترین راه حل‌ها انتخاب گردد. متن زیر، گزارشی از گفت‌وگوی من با یکی از دانشجویان درباره مشروعیت قیام‌های قبل از ظهور و تشکیل حکومت در دوران غیبت است؛ قضاوت باشما.

■ اخیراً درباره قیام‌ها و تشکیل حکومت در دوره غیبت امام زمان، مطالعه کرده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که تشکیل حکومت در این دوره، کاملاً اشتباه است؛ زیرا روایات زیادی وجود دارند که هر قیامی قبل از ظهور را رد می‌کنند. چگونه می‌توانیم بگوییم تشکیل حکومت در این دوره، مشروع است؟

■ مسئله‌ای که مطرح کردید، بسیار مهم و دغدغه‌مندی و پیگیری شمانیز قابل تحسین است؛ اما آیا همه قیام‌ها و حرکت‌های قبل از ظهور را می‌توان یکسان دانست یا باید بین قیام‌های حق طلبانه و قیام‌های باطل، تفاوت قائل شد؟

■ روایاتی مانند حدیث امام صادق (ع) که می‌فرماید: «هر پرچمی که قبل از قیام قائم برافراشته شود، صاحب آن طاغوت است»، هر قیامی را نفی می‌کند.

■ آیا این روایت، به همه قیام‌ها اشاره دارد یا فقط به قیام‌هایی که در مسیر باطل و مخالف اهداف الهی هستند؟ به عنوان مثال، قیام زید بن علی یا شهدای فخر رادر نظر بگیرید. آیا این قیام‌ها نیز طاغوت بودند؟ ■ نه، قطعاً این قیام‌ها، حق طلبانه بودند و حتی ائمه از آنها حمایت کردند؛ اما این قیام‌ها به شکست انجامیدند. آیا این نشان نمی‌دهد که هر قیامی قبل از ظهور، محکوم به شکست است؟

■ بسیار خوب؛ اما آیا شکست ظاهری یک قیام، به معنای باطل بودن آن است؟ قیام امام حسین (ع) رادر نظر بگیرید. ایشان و یارانشان، به شهادت رسیدند؛ اما آیا این قیام، باطل بود یا اینکه تأثیرات عمیقی در

تاریخ اسلام بر جای گذاشت؟

■ قطعاً قیام امام حسین (ع)، یک قیام حق طلبانه بود و تأثیرات آن تا امروز باقی است؛ اما آیا این قیام‌ها، با تشکیل حکومت، یکی است؟ من فکر می‌کنم تشکیل حکومت در دوره غیبت، نوعی دخالت در امر الهی است.

■ چه خوب که این سؤال را مطرح کردید. آیا تشکیل حکومت برای اجرای احکام اسلام و مبارزه با ظلم و فساد، دخالت در امر الهی است یا اینکه یک وظیفه شرعی است که بر عهده فقهای جامع‌الشرایط قرار دارد؟ به نظریه ولایت فقیه توجه کنید. آیا این نظریه نمی‌گوید که فقها در زمان غیبت، جانشینان امام زمان هستند و باید برای اجرای احکام اسلام، تلاش کنند؟ ■ بله، این نظریه را شنیده‌ام؛ اما آیا این به معنای آن است که ما می‌توانیم به جای امام زمان، حکومت تشکیل دهیم؟ آیا این نوعی جسارت نیست؟

■ توجه کنید که تشکیل حکومت در دوره غیبت، به معنای جایگزینی امام زمان نیست؛ بلکه تلاشی است برای ایجاد زمینه‌های ظهور و اجرای احکام الهی در جامعه. این تلاش، نه تنها جسارت نیست، بلکه یک وظیفه شرعی است.

■ آیا این کار باعث نمی‌شود که مردم از امام زمان دور شوند و به جای ایشان، به حکومت‌های خودساخته تکیه کنند؟

■ این نگرانی، قابل درک است؛ اما اگر حکومت بر پایه اصول اسلامی و با رهبری فقهای شایسته تشکیل شود، نه تنها مردم را از امام زمان دور نمی‌کند، بلکه زمینه‌ساز ظهور ایشان خواهد بود. در واقع،

این حکومت‌ها باید بتوانند جامعه را برای پذیرش حکومت جهانی امام زمان، آماده کنند.

■ به اعتقاد ما، اگر حکومت در دوره غیبت، بتواند احکام اسلام را اجرا کند و زمینه‌ساز ظهور باشد، نه تنها اشکالی ندارد؛ بلکه ضروری است. پس چرا برخی از بزرگان و علما، خلاف این نظر دارند؟ چرا آنها معتقدند که تشکیل حکومت در دوره غیبت، جایز نیست؟

■ سؤال بسیار مهمی است. اولاً اختلاف نظر میان علما، نشان‌دهنده غنای فکری و اجتهادی در اسلام است. ثانیاً اختلاف نظر میان علما، معمولاً ناشی از تفاوت در تفسیر روایات و شرایط تاریخی است. برخی از علما، با استناد به روایاتی که قیام قبل از ظهور را نفی می‌کنند، معتقدند که هر گونه تشکیل حکومت در دوره غیبت، ممکن است به انحراف و سوءاستفاده منجر شود. آنها نگران هستند که حکومت افراد غیرمقصوم، نتواند به درستی احکام الهی را اجرا کند و به جای خدمت به دین، به ابزاری برای قدرت‌طلبی تبدیل شود.

■ این نگرانی‌ها بی‌جا نیست. پس چگونه می‌توانیم مطمئن شویم که حکومت در دوره غیبت، به انحراف کشیده نمی‌شود؟

■ باید معیارهای دقیقی برای تشکیل حکومت اسلامی در نظر گرفت. رهبری حکومت، باید در دست فقهای عادل و شایسته باشد که به احکام الهی پای بندند و از هواهای نفسانی، دوری می‌کنند. البته نقش مردم نیز بسیار مهم است؛ اینکه هم اهل رعایت دستورات خدا باشند و هم نظارت بر اجرای درست احکام خدا در جامعه داشته باشند. اگر رهبران و مردم، به تقوای الهی پای بند باشند، حکومت نیز در مسیر صحیح قرار می‌گیرد.

ماهنامه ویژه پوشش مطالبات دانش‌جویان و طلاب جوان شماره سی و دوم / بهمن‌ماه ۱۳۹۳

۸

شبه‌ماه

ماهنامه پوشش مطالبات دانش‌جویان و طلاب جوان مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات (حوزه‌های علمی) شماره مجوز وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: ۹۲۲۲۱

همکاران این شماره: نصرالله درویشی، روح‌الله رضوی، حمیدالله رفیعی، حمید کریمی، علی‌مجتبی زاده

تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸ @shobahat_mag

سایت: www.Shobhe.pasokh.org

pasokh.org | spasokh.com | wikipasokh.com | pasokh.tv | shobhepajouhi.ir

